

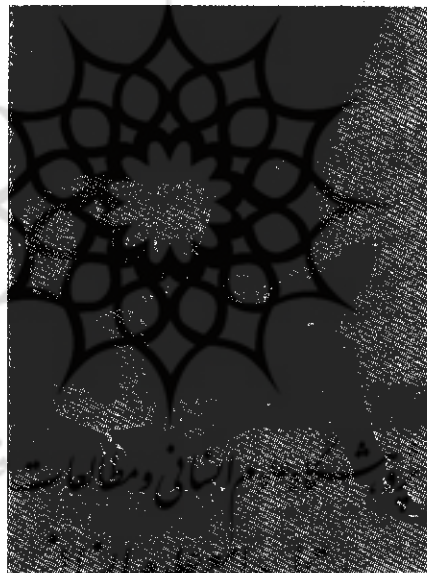
آریستوکرات آمریکایی، دموکرات آمریکایی

پیشگفتار (صورت و سیرت):

ما در دورانی زندگانی می‌کنیم که مفاهیم فلسفی و سیاسی جدید و نهادهای امروزی (آزادی، پارلمان، حق اکثریت و اقلیت مردم و مراجعه به آراء عمومی، آریستوکرات، دموکرات...) به همه قاره‌ها راه یافته و درباره آنها گفت و گوهای موافق و مخالف زیاد در گرفته، اما غالباً به معنا و مفهوم واقعی آنها توجه عمیق نشده است. در مثل درباره آریستوکرات گفته‌اند که آریستوکرات جزء معدود افرادی است که قدرت سیاسی را در چنگ دارند و دموکرات یکی از افراد بسیاری است که بکار حکومت می‌پردازند. اما در عمل و در واقع آیا وضع همینطور است؟ آیا در مثل در آمریکا حاکمیت سیاسی با آریستوکرات‌هاست یا از آن دموکرات‌ها؟ آیا در حکومتی که با اکثریت آراء زمام کارها را به دست گرفته تا کجا می‌توان در نحوه زندگانی و عادات اقلیت (اقلیت سیاسی) مداخله کرد؟ حق اکثریت در زمینه حکومت تا کجا می‌تواند پیش رود و به کجا محدود می‌شود؟ مقاله کوتاهی زیر عنوان «آریستوکرات و دموکرات»^(۱) نوشته جیمز فنیمور کوپر^(۲) James Fenimore Cooper نویسنده آمریکایی قرن ۱۹ در این زمینه برخی مسائل سیاسی خاص جامعه او را به روشنی می‌آورد و حیف است که علاقمندان به مسائل سیاسی از آن بی‌بهره مانند. ترجمه این مقاله را پس از این سطور خواهید خواند اما پیش از آن شاید مقدمه کوتاهی درباره زندگانی و تفکر این نویسنده مفید باشد و خواننده را با آراء و افکار این نویسنده که در زمینه نوشتن رومان تاریخی در طراز سروالتر اسکات انگلیسی^(۳) شمرده می‌شود، آشنا سازد.

بعد از جنگهای استقلال آمریکا، در سال ۱۷۷۶، که بنام انقلاب آمریکا شهرت دارد، دو گروه سیاسی مشخص قد برافراشتند: مردم‌گراها «پاپولیست‌ها»^(۴) به رهبری توماس جفرسون که گرایش عامه داشتند و نخبه‌گراها «الی‌نیست‌ها»^(۵) به رهبری جان آدامز با گرایش طرفداری از صاحبان قدرت اقتصادی. اولی‌ها بنیانگذار حزب «جمهوریخواهان دموکرات» و دومی‌ها بنیانگذار حزب «جمهوریخواهان فدرالیست» شدند که تقریباً بدون تغییر در اصول، و با

چند تغییر نام تا به امروز بنام حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه صحنه قدرت سیاسی آمریکا را در اختیار دارند. مردم طبقه متوسط، که در ابتدا عده‌شان محدود بود، و اکنون اکثریت جامعه آمریکا را تشکیل می‌دهند، پارسنگ قدرت سیاسی بودند. تندروی هر یک از احزاب، در زمان اشغال قدرت، باعث راندن طبقه متوسط به سمت حزب دیگر و به قدرت رسیدن آن می‌شد و به این ترتیب تا امروز، خط میانه در زندگی اجتماعی-اقتصادی جامعه آمریکا حفظ شده است.



بعد از استقلال آمریکا، و تا بیش از یک قرن (اواخر قرن بیستم)، هر دو حزب در مبارزات انتخاباتی، از شعارها و جملات عوام‌فریبانه فراوان استفاده می‌کردند. دموکراتها طرف مقابل را به اشراف‌منشی و بی‌توجهی به رنج و فقر نوده‌ها، و جمهوریخواهان آنها را به تسلط فرهنگ عوام و تخریب بنیان‌های اقتصادی متهم می‌کردند.

بسیاری اوقات، نه به ریشه‌ها و اصول، که به ظواهر کارها و به ویژه به لباس و خانه و روش زندگی طرف مقابل حمله می‌شد و تا سالها سیاستمداران برای حفظ خود در مقابل این حربه از چه ظاهرسازی‌ها و ریاکاری‌ها و عوام‌فریبی‌ها که استفاده

نمی‌کردند؟! شاید ذکر نمونه‌ای، مُشتی از خروار باشد. در سال ۱۸۵۸ (حدود هشتاد سال بعد از استقلال آمریکا) آبراهام لینکلن کاندیدای حزب جمهوریخواه، و استفان دوگلاس، کاندیدای حزب دموکرات چند مباحثه انتخاباتی داشتند. در ضمن بحث دوگلاس دموکرات سخنانی بر علیه عادات و رسوم اشرافی و بیدردی حزب جمهوریخواه و زیر با نهادن توده‌های مخروم با آه و سوز فراوان و برانگیختن هیجان و احساسات بیان کرد و طی آن کراراً به کت بلند خود (پوشش مرسوم زمان) که از پارچه بسیار ارزان قیمت دوخته شده بود اشاره می‌کرد. آخر طاقت لینکلن بسر آمد و چون در جوانی قهرمان کشتی ایالت بود، با یک ضربه دکمه‌های جلو کت او را به زمین ریخت، که در زیر آن پیراهن ابریشمی بسیار خوش‌دوخت و گرانبه‌ای آقای دوگلاس هویدا شد. آنگاه به آرامی و متانت دکمه‌های جلو کت خود را باز کرد و پیراهن ساده و ارزانقیمت خود را در معرض تماشا و قضاوت حاضران قرار داد. راستی این داستان واقعی، چه زیبا، طنز دردآلود آستین مرقع^(۶) و آستین کوتاه^(۷) صوفیان دروغین را زنده می‌کند و نیز رفتار انسانی لینکلن که بسقول شیخ بسطام: «درویشی، شوخ پنهان کردن است»^(۸)

باری، درد اینگونه دورویه کاریها و عوام‌فریبی‌ها، جیمز فنیمور کوپر را بر آن داشت تا در مقاله‌ای کوتاه، ولی پربار و مستدل، پنبه این کار را بزند و افسوس که او هم طبیعت بشر را از نوع دیگری انگاشت

این نویسنده مشهور (۱۸۵۱ - ۱۷۸۹) که در ایران ناشناخته است خود از زمین‌داران شرق آمریکا بود که با وجود داشتن زندگی مردمی و انسانی، همیشه از این تهمت طرفداری از اشراف رنج می‌برد. وی نویسنده پرکاری بود و گرچه عمده شهرت او در آمریکا بواسطه تألیف سی و سه رومان تاریخی است (بطوری‌که او را رقیب «سروالتر اسکات» انگلیسی می‌دانند) ولی کتابهای اجتماعی چندی هم نگاشته است.

مقاله‌ای که ترجمه آن در زیر خواهد آمد برگرفته از کتاب «دموکرات آمریکایی»^(۹) است که در سال (۱۸۳۸) انتشار یافته است. گرچه درد و رنج او از دورویی‌ها در لابلای سطور نهفته است ولی اساساً

نوشته او ساختار خشک و منطقی کتابهای درسی را دارد، و شاید عمداً، از ظرایف ادبی عاری است. جملات غالباً بسیار طولانی و بروش استدلالی است. بنابراین برای حفظ تفهیم نوشته کوشیدم که با همان سبک و روش نویسنده جملات را (که گاه ثقیل ولی همواره درخشان و صاف و روشن است) به فارسی انتقال دهم.

نکته دیگر اینکه امکان داشت لغات دموکرات و آریستوکرات را با کلمات «مردم‌گرا» و «اشراف‌منش» و یا بزرگان امروزی تر «مردمی» و «طاغوتی» جایگزین کرد ولی چون این کلمات لاتین در فارسی روزمره کاراً بکار می‌رود و بار بیشتری دارد و مهمتر از آن، اساساً مطلب مربوط به زمان دیگر و سرزمین دیگری است، همان لغات را ترجیح دادم.

اساس حمله نویسنده به افراد ناآگاهی است که ظاهر افراد را، در هر دو طیف جامعه، معیار باطن تصور کرده، مطالب را مغشوش می‌سازند. کوپر، آراستگی ظاهر، تفریحات و روش زندگی خوب و پاکیزه اخلاقی و اجتناب از آلوده شدن به روشها، عاداتها، تفریحات و آداب سطحی و کم‌مایه را از ضروریات زندگی هر انسان آزاده و اندیشمند می‌داند.

مترجم: عنایت‌الله دست‌غیبی (سعید)

●●●

آریستوکرات و دموکرات

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که کلمات «آریستوکرات» و «دموکرات» بدون توجه به مفهوم واقعی آنها، زیاد بکار گرفته می‌شود. آریستوکرات هر یک از معدود افرادی است که قدرت سیاسی کشوری را در چنگ دارند؛ دموکرات، هر یک از بسیاری. نیز این کلمات بحق بر افرادی که بینش متمایل به شکل آریستوکراتیک یا دموکراتیک دولت دارند دلالت می‌کند. چنین اشخاصی لزوماً آریستوکرات یا دموکرات بمعنای واقعی کلمه نیستند، بلکه فقط در عقاید خویش اینگونه‌اند. براین اساس، یک عضو دولتی دموکراتیک ممکن است تمایلات آریستوکراتیک داشته باشد، و به عکس.

آریستوکرات نامیدن شخصی که دارای عادات و عقاید یک جنتلمن است، و صرفاً بر این مینا، یک مغالطه است و جهل در مورد اصول واقعی حکومت و نیز جهان را آشکار می‌کند. این آزادی مشکوک و بحث‌انگیزی است که در تحت لوای آن شخص قادر به معاشرت‌ها و افعال ساده و بی‌ضرر نباشد و شخص باید واقعاً دموکرات مودبی و حقیری باشد که اجباراً و

بر خلاف میل خود به عادات و رفتارهایی که نه قانون و نه اخلاقیات حق کنترل آنها را ندارند تسلیم شود.

برخی افراد تصور می‌کنند که تنها شخصی می‌تواند دموکرات باشد که طالب سطح اجتماعی، عقلی و اخلاقی اکثریت باشد؛ قانونی که فاصله همه اشخاصی را که دارای ظرافت فکری، تحصیلات عالی و ذوق و سلیقه هستند از این طبقه جدا می‌کند. این اشخاص دشمنان دموکراسی هستند، زیرا بلافاصله آنرا به کاری غیرعملی تبدیل می‌نمایند. همچنین اینها معمولاً با لجاجت و سرسختی به معاشرت‌ها و عادات خود پسی‌بند هستند، گرچه قادر به درک انواع معاشرت‌ها و عاداتی که طبیعت برتری دارند نیستند. در حقیقت اینها در اصول آریستوکراتیک گرچه دگرگونه تظاهر می‌کنند. زیرا زمینه تمام احساسات و استدلالهای آنها شخص خودشان است. چنین نیست مقصد آزادی، که هدف آن تفویض زمام افعال هر شخص بخود اوست. درست است که آزادی، همه امتیازات موروثی را تحت عناوین غیرلازم و ناعادلانه نفی می‌کند، اما دست‌آوردهای اجتناب‌ناپذیر تمدن را نفی نمی‌کند.

قانون خداوند تنها روش عملکرد در این مورد مثل سایر موارد است. هر کس بایستی آنگونه رفتار کند که انتظار دارد دیگران نسبت به او رفتار کنند.^(۱۰)

اگر این سؤال در برابر سرسخت‌ترین مدافعان معاشرت‌ها سرسری قرار گیرد که آیا به اجبار در انتخاب یارش و عاداتش تسلیم می‌شود، وی از اولین افرادی خواهد بود که در قبال این جباریت مقاومت خواهد کرد؛ زیرا آنان که در پافشاری بر ادعاهای خود در اینگونه امور از همه سرسخت‌ترند معمولاً در بی‌ارزش کردن اشخاصی که بنظر آنها از موقعیت برتری برخوردارند از همه پرجوش و خروش‌تر هستند. در واقع در مرادوات اجتماعی این امر را می‌توان به صورت یک اصل پذیرفت که آنکس که بیش از همه مستعد بزیر سؤال بردن خودنمانی‌های دیگران است، بیش از همه به موقعیت ضعیف و مشکوک خویش آگاهی دارد؛ بدین ترتیب مواردی را که مدعی نفی آنهاست، بوسیله نمایاندن حسد خویش تثبیت می‌نماید. رفتار پسندیده، تحصیلات و تهذیب و تربیت خصائل مثبتی هستند که به همراه خویش ذوق و سلیقه‌های بدون ضرری به ارمغان می‌آورند که خود موجب لذت متعالی است؛ و به همان اندازه غیرعادلانه است که صاحبان این ذوق و سلیقه‌ها را از لذات متعالی خویش محروم کنیم که از اشخاص کمتر خوشبختی که ترجیح می‌دهند اوقات خود را صرف سرگرمی‌های ورزشی نمایند مصرانه

بخواهیم به اپرانی گوش فرا دهند که از آن لذت نمی‌برند و آوازش بزبانی است که درک نمی‌کنند.

کُل مفهوم دموکراسی اشتراک در حقوق بطور مساوی است ولی تا حدی که عملی باشد؛ و تظاهر به اینکه تساوی اجتماعی یکی از شرایط بنیادهای مردمی است، بمثابة آنست که این بنیادها را ویرانگر تمدن تلقی نمایم، زیرا، چنانچه هیچ امری واضحتراً عدم امکان تربیت تمام مردم با بالاترین معیار سلیقه و ظرافت فکری نیست، شق دیگر تنزل دادن کل جامعه به پائین‌ترین سطح خواهد بود. تمام گرفتاری امر در اینجا نهفته است که برای مردم، درک کیفیاتی که فاقد آن هستند شاق و مشکل است، همه ما فرق بین خودمان و افراد مادون خود را تشخیص می‌دهیم، ولی وقتی موضوع اختلاف بین ما و افراد مافوق ما مطرح شود، در درک شایستگی‌هایی که هیچ تصویر مشخصی از آنها نداریم در می‌نایم. برای رویارویی با این مشکل واضح، همان قانون بی‌خطر و عادلانه‌ای که قبلاً به آن اشاره کردیم در دست است، بدین معنی که اجازه دهیم هر شخصی قاضی نهانی عادات و معاشرت‌های خود باشد، تا آنجا که این عادات و معاشرت‌ها بی‌ضرر بوده، حقوق دیگران را که بنوبه خود قاضی اعمال خود هستند خدشه‌دار نکند. نتیجه آنکه روابط اجتماعی بایستی فسارخ از دخالت مؤسسات، خود را تنظیم نماید، یا قید این استثنا که مؤسسات اجتماعی، همانطور که نباید از هیچگونه امتیازات طبیعی جلوگیری نمایند، نبایستی هیچگونه امتیازات ساختگی، بجز آنچه از حقوق مالکیت و حقوق عمومی مدنی غیرقابل تفکیک است اعطا کنند.

در یک دموکراسی، مردم به همان اندازه آزادند برای اشغال بالاترین مناصب جامعه تلاش کنند، که برای گردآوری هنگفت‌ترین ثروت؛ واضح است که شایسته شرافت انسانی نیست که بگوئیم تنها رقابت ذلت‌بار برای تحصیل پول آزاد است ولی در کارهایی که شامل تمام دست‌آوردهای روشنفکری و عواطف والای نژاد ماست از دموکرات دریغ می‌شود. چنین اعتراضی بلافاصله به منزله اعلام فرو رتبیگی نظام تلقی می‌شود، زیرا چیزی جز جهالت و پستی نمر نخواهد داد.

یک آقای دموکرات بایستی در بسیاری خصوصیات اساسی با یک آقای آریستوکرات فرق داشته باشد، گرچه در بسیاری سلیقه‌ها و عادات معمولی اساساً یکسان هستند. اصول فکری آنها، و به تبع آن، یا درجه ضعیفتری، رفتار آنها متفاوت است. شخص دموکرات، بدلیل برسمیت شناختن حق همگانی اشتراک در قدرت، در احساسات و عواطف

